فلسفه اسلامی

استاد امینی نژاد

فهرست

فلسفه اسلامی 1

فهرست 2

روش کار در فلسفه ..... **Error! Bookmark not defined.**

روش تجربی ..... **Error! Bookmark not defined.**

روش کشف و شهود ..... **Error! Bookmark not defined.**

روش نقلی ..... **Error! Bookmark not defined.**

روش عقلی ..... **Error! Bookmark not defined.**

نقطه آغازین فلسفه کجاست؟ 3

۱. نفی مطلق سفسطه 3

۲. نفی سفسطه مطلق 6

اصل الواقعیة؛ تلاقی معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی 7

نقطه آغاز فلسفه کجاست؟

ما تا اینجا پنج مقدمه را مطرح کردیم و ششمین مقدمه این است که فلسفه از کجا شروع می‌شود؟ شروع فلسفه از چیست؟ حکمای ما دو طرح ارائه کرده‌اند. علامه طباطبایی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در آثار خود این دو طرح را نمود داده است؛ اما این طرح‌ها در فلسفه اسلامی مطرح است. طرح اولی که برای ورود به فلسفه ارائه شده این است که ما با نفی مطلق سفسطه وارد فلسفه شویم. این بحث خیلی مهم است؛ یعنی قضاوت فلاسفه اسلامی ما در حوزه مباحث اساسی معرفت‌شناسی [از اینجا سرچشمه می‌گیرد]. مباحث معرفت‌شناسی چند مقطع دارد؛ بسیاری از این بحث‌ها [جزو] آن مباحث کلیدی و اساسی و مبنایی معرفت‌شناسی نیست. مثلاً چند نوع ادراک داریم؟ تعامل‌هایشان چیست؟ این‌ها بحث‌های معرفت‌شناختی است، اما در سطح دوم و سوم قرار می‌گیرند. فلاسفه ما بحث‌های اصلی که راجع‌به معرفت و شناخت مطرح می‌شود را بحث‌های دانشی نمی‌دانند، بلکه معتقدند این مباحث، بحث‌های پیش از دانش است؛ چراکه راجع‌به اصل معرفت است. اینکه برخی الآن فلسفه را علم نمی‌دانند و بار ارزشی منفی به آن می‌دهند را باید رها کنیم.[1] ما فلسفه را یک معرفت می‌دانیم و به همین علت، بحث‌های معرفت‌شناختی ـ که راجع‌به اصل معرفت است ـ را درواقع بحث‌های درون فلسفه نمی‌دانیم. یعنی بحث‌هایی که سوفسطایی‌ها ـ چه در قدیم و چه در عصر جدید ـ مطرح می‌کردند. بعد از اینکه از این بحث‌ها گذشتیم تازه فلسفه شروع می‌شود؛ یعنی آغاز فلسفه بعد از نفی مطلق سفسطه است.

۱. نفی مطلق سفسطه

علامه طباطبایی در ابتدای بدایةالحکمة همین طرح را ارائه کرده و توضیح داده است. فلاسفه ما می‌گویند اگر ما قبول کردیم که [۱. خودمان] واقعیت داریم، و [۲.] خارج از ما واقعیت دارد، و [۳.] می‌توانیم به واقع خارجی دست پیدا کنیم، گرچه خطاهایی می‌کنیم ولی فی‌الجمله می‌توانیم واقعیت خارج را بفهمیم [در این صورت سفسطه مطلق را نفی کرده‌ایم]. اگر این سه اصل را قبول کردیم که نفی مطلق سفسطه [است، آن‌گاه می‌توانیم فلسفه را از همان‌جا آغاز کنیم]. هر یک از این قیود گروهی از سوفسطاییان را پوشش می‌دهد؛ برخی از سوفسطاییان در حوزه معرفت‌شناسی گفتند هیچ چیزی واقعیت ندارد حتی من. برخی گفتند ما واقعیت داریم، اما خارج از ما واقعیت ندارد. الآن خیلی‌ها این‌چنین می‌گویند. گروه دیگری از سوفسطائیان حتی از این هم گذشتند و گفتند هم ما واقعیت داریم و هم خارج از ما، اما ما نمی‌توانیم به واقعیت خارجی دست پیدا کنیم. می دانید خیلی از مبانی [فلسفه‌های رایج] همین است؛ یعنی ما و خارج از ما واقعیت دارد، اما ما نمی‌توانیم به خارج از خودمان علم پیدا کنیم، هر چه هست در حوزه درون خودمان است.

در طرح اول گفته می‌شود اگر [نظر] هر سه گروه را کنار رد کردیم و گفتیم من واقعیت دارم، خارج از من هم واقعیت دارد، من هم فی‌الجمله به واقعیت خارج از خودم توان دسترسی دارم، از اینجا فلسفه را شروع می‌کنیم. این طرح فواید خاص خودش را دارد؛ مانند استفاده از سرمایه‌های فطری معرفت‌شناختی. [یعنی فطرت انسان حکم می‌کند که] من واقعیت

---

[1]. گاهی در مقام وضع اصطلاح این را علم و آن را فلسفه می‌نامند. اما گاهی به فلسفه بار ارزشی منفی و به علم بار ارزشی مثبت می‌دهند و می‌گویند فلسفه که علم نیست. ما در اینجا به این اصطلاحات توجه نداریم.

دارم، خارج از من واقعیت دارد و من هم به خارج از خودم دسترسی دارم، چرا بی‌جهت تردید روا بدارم؟ من گاهی به این بحث‌ها که می‌رسیم به شوخی می‌گویم ببینید فضای کار ما به کجا رسیده است. این‌ها بحث‌های مهمی است. اگر یک سری قبائل در آفریقا از این بحث‌های معرفت‌شناختی بنیادین حرف می‌زدند و شما این‌ها را می‌شنیدید همه می‌خندیدید، اما چون کسانی این حرف‌ها را زدند که یک علوم و تمدن و تکنولوژی پدید آورده‌اند و هواپیما در آسمان به پرواز درآورده‌اند، مهم است. علامه در اول اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌فرماید این‌ها حرف‌هایی است که بدواً شما شک می‌کنید که دانشمندی آن را به زبان بیاورد، اما بعضی اوقات دانشمندانی این حرف‌ها را زده‌اند که برای شما قابل اعتنا می‌شود و به آن توجه می‌کنید. مسئله اینطور است. حالت ما نسبت به غرب عجیب است. [2] حالت ما نسبت به غرب این است که در یک کلاس به شما می‌گویند اینکه ما اینجا نشسته‌ایم و با هم صحبت می‌کنیم، از کجا معلوم اینطور باشد؟ شما کی هستید؟ من کی هستم؟ از کجا معلوم که من باشم؟ از کجا معلوم که شما باشی؟ از کجا معلوم که این‌ها را در خیال خود نساخته باشیم و... [درحالی‌که مشخص است] ما الآن اینجا کنار هم نشستیم و یکدیگر را می‌بینیم و با هم صحبت می‌کنیم. ما این حرف‌ها را می‌شنویم و می‌گوییم خیلی علمی است. سپس در کلاس دیگری به نام باستان‌شناسی به شما می‌گویند مثلاً ۷۰۰۰ سال قبل فلان پدیده رخ داده است. [اگر بپرسید از کجا چنین چیزی را می‌گویید،] مگر شما دیدید؟ می‌گوید ما بر اساس آزمایش‌های دقیق علمی متوجه چنین چیزی شدیم. شما چون علم ندارید این حرف‌ها را می‌زنید. اتفاقاً ما هر دو حرف را علمی می دانیم؛ یعنی هم اینجا که کنار هم نشسته‌ایم و یکدیگر را می‌بینیم [و هم حرفی که در باستان‌شناسی گفته می‌شود]

مثلاً چند سال قبل یک بحثی مطرح کردند که من تعجب کردم چقدر سریع آن را پنهان کردند؛ در اخبار آمد که این آزمایش‌های رادیو اکتیویته که انجام می‌دهیم، مدت زمان زیادی ـ مثلاً هزار سال ـ را اشتباه می‌کردیم. اما ما الآن به این علوم به مثابه یک علم متقن محکم می‌نگریم. همه این بحث‌ها را به راحتی به‌عنوان علم می‌پذیریم. ممکن است شواهد علمی محکمی هم داشته باشد، اما این‌ها در بستر معرفت‌شناسی صحیح اسلامی انسانی شکل می‌گیرد.

[به‌هرحال یک طرح این است که] من هستم و خارج از من هست و اینکه من می‌توانم به واقعیت خارج از خودم علم پیدا کنم را بحث نکنیم. البته بحث کرده‌اند اما ما به آن نمی‌پردازیم. بلکه به این بپردازیم که سرّ اینکه گاهی از اوقات اشتباه می‌کنم و گاهی اوقات درست می‌فهمم چیست؟ از این به بعد را پی بگیریم و پیش برویم. یک طرح که در ابتدای بدایة الحکمة آمده است، همین است. علامه در آنجا توضیحاتی دارند. می‌فرمایند: هیچ تردیدی نیست که من هستم و خارج از من هست و من به واقعیت خارج می‌توانم علم پیدا کنم. ایشان یک بیان چهارمی هم دارند و می‌فرمایند همچنین تردید ندارم که اشتباه و خطا می‌کنم. در فضای معرفت‌شناسی غربی خطا موجب تخریب دانش است، اما در فضای معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی اتفاقاً خطا مؤید علم و معرفت است. اصلاً تعبیر بنده این است که خطا رفیق علم است؛

---

[2]. منظور از غرب، غرب فیزیکی نیست [بلکه هر آنچه در غرب به‌عنوان یک مجموعه وجود دارد مقصود است].

مگر می‌شود خطا وجود نداشته باشد؟ اگر خطا نباشد خیلی چیزها به هم می‌خورد. ما الآن بحث معرفت‌شناسی نداریم و لذا اکنون وارد این بحث نمی‌شوم.[3]

---

[3]. س: تعارضی که بین معرفت‌شناسی و علوم غربی وجود دارد در صورتی است که در موضع سلبی معرفت‌شناسی غربی متوقف شویم. همان نسخه‌ای که می‌گوید ما به بیرون از خود علم پیدا نمی‌کنیم، می‌گوید می‌توانیم به پدیدارها شناخت پیدا کنیم.

ج: [اگر گفتیم] پدیدار، خیلی مشکل پیدا می‌کنیم؛ چراکه پدیدارها در درون شخص و انسان اتفاق می‌افتد. در دانش باستان‌شناسی دیگر به این بحث‌ها توجه نمی‌شود؛ همین واقع است که اینطور است. یعنی واقعاً چند هزار سال قبل آدم بوده، این اتفاق رخ داده، آن حادثه پیش آمده است؛ همه این‌ها را عالمانه تلقی می‌کند. اما اگر بحث پدیدارشناختی مطرح باشد، باب گفتگو خیلی مسدود می‌شود؛ یعنی شما به شواهدی اشاره می‌کنید که در درون شما است [و دیگران به آن دسترسی ندارند].

س: بین توقعی که عموم از این علم دارند و توقعی که بنیانگذاران علم دارند خلط شده است. اگر واقعاً هدف علم را رسیدن به واقع بدانیم، حرف شما صحیح است، اما اگر هدف را کاربرد بدانیم...

ج: خود کاربرد خیلی مشکل دارد؛ بر اساس این مباحث معرفت‌شناختی نمی‌شود این حرف‌ها را مطرح کرد.

س: می‌شود روی این مطلب بحث کرد اما آن تعارض از بین می‌رود.

بنده در واقع تلقی خودمان را از این‌ها گفتم؛ یعنی یک بار می‌گویند از کجا معلوم است ما هستیم، اما یک بار درباره بحث‌هایی که بر اساس شواهد بسیار ضعیف مطرح می‌شود، می‌گویند کاملاً علمی است. من نمی‌خواستم آن مطلب [(از بین رفتن تعارض بین معرفت‌شناسی و علوم غربی)] را بگویم؛ بله آن مطلب صحیح است. آن‌ها به جایی رسیدند که این بحث‌ها را درست کردند؛ گرچه من معتقدم نمی‌توانند درست کنند؛ یعنی نمی‌توانند [به این مباحث و تعارضات] انسجام بدهند؛ ولی بالاخره باید مثلاً بگویند: همین است دیگر؛ چکار کنیم؛ علم همین است. درحالی‌که همین حرف‌ها را هم نمی‌توانند بزنند، همین کلمات را نمی‌توانند بگویند؛ یعنی اگر برویم در دل آن مبانی معرفت‌شناختی [این ناتوانی مشخص خواهد شد]. اگر در آن اساس مبنای معرفت‌شناختی برویم [مشاهده می‌کنیم که] به یک بن‌بست عجیب برخورد خواهیم کرد. یعنی با تلقی‌هایی که شده نه می‌تواند حرف بزند و نه می‌تواند ساکت باشد؛ حتی نمی‌تواند بگوید من خودم را بکشم. به یک بن‌بست شگفت‌انگیز برخورد می‌کند. تا شروع کند به حرف زدن، در زمین معرفت‌شناسی که مبانی آن را قبول ندارد بازی کرده است؛ به محض اینکه شروع کرد یعنی خیلی از چیزها را پذیرفته است. درحالی‌که مبانی آن [با حرفی که در علوم می‌زند] سازگار نیست. بنده معتقدم نمی‌توانند سازگاری ایجاد کنند، نه تنها غربی‌ها، اگر ما هم بخواهیم همین حرف را بزنیم نمی‌توانیم سازگاری ایجاد کنیم. [بنابراین] ما باید اصل واقع و اصل شناخت واقع را باید قبول کنیم. این‌ها را باید بحث و بررسی کرد. این‌طور نیست که حل کردیم و تمام شد رفت. این‌ها باید بحث کنیم.

می‌خواستم بگویم خیلی از اوقات ما در تلقی خود از این‌ها دچار مشکلاتی به لحاظ فضای خودمان می‌شویم که باید این مشکلات را در نظر داشت.

س: یک شک دیگر هم علاوه بر این شک‌ها ممکن است رخ دهد. من هستم، خارج هم هست و من به خارج دسترسی دارم، اما معیار تطابق فهم من با خارج چیست؟

** شما همان معیاری که باعث شده بگویی من هستم و خارج هست، [همان هم معیار تطابق فهم ما با خارج است]. این معیارها در معرفت‌شناسی استخراج می‌شود. چون از بس گفته شده ما معیارهایی برای مطابقت آنچه در ما هست با آنچه در واقع هست نداریم، در ما نهادینه شده است. همان ملاکی که [به شما اجازه می‌دهد بگویید] من هستم، [به شما اجازه می‌دهد بگویید] خارج هست، و همان به شما اجازه می‌دهد که بگویید من می‌توانم به خارج دسترسی پیدا کنم. همه این‌ها ملاک‌های واحد دارند. با همان ملاک‌ها پیش می‌رویم و رفته‌رفته منطق درست می‌کنیم و کم‌کم مراتب ادراک را می‌فهمیم، به‌تدریج تعامل انواع ادراک را می‌یابیم. ما لایه‌های فراوان ادراکی داریم. من چون دفاع می‌کردم، متأسفانه دیده‌ام که مثلاً ۵۰۰ مورد خطای چشم را [برای اثبات خطای ادراک ارائه می‌کنند. خب با این ۵۰۰ مورد] به دنبال اثبات چه هستید؟ مگر ما فقط لایه حس داریم؟ چندین لایه ادراکی داریم؛ لایه خیال، لایه عقل، لایه قلب... این لایه‌ها چگونه با یکدیگر تعامل دارند؟

[به این بپردازیم که] خارج از من هست و من به خارج علم پیدا می‌کنم اما خطا هم می‌کنم. چکار کنم که این خطا دائماً در حال تقلیل باشد و مراحل واقع را پشت سر بگذارم؟

بنابراین یک طرح برای ورود به فلسفه نفی مطلق سفسطه است. نفی مطلق سفسطه یعنی ما اگر وارد بحث‌های فلسفه اسلامی می‌شویم بعد از گذر از این سه مرحله است. پس از گذراندن این سه مرحله، گاهی از اوقات به واقع می‌رسیم و گاهی از اوقات به واقع نمی‌رسیم. الآن قصد داریم تلاش‌هایی کنیم تا واقع را بفهمیم و بهتر بفهمیم و اگر اشتباه داریم اشتباهات را تصحیح بکنیم. این یک نحوه ورود به فلسفه است.

۲. نفی سفسطه مطلق

یک نوع دیگر از ورود به فلسفه [نفی سفسطه مطلق است] که از یک جهت نکته منفی دارد؛ چراکه باید از خیلی از سرمایه‌های فطری خود عبور کرده و در همه آن‌ها باید شک و تردید کنیم و به نقطه نخست برویم. اما نکته مثبت آن این است که دایره کسانی که می‌توانیم با آن‌ها بحث کنیم را بیشتر می‌کند.

طرح دوم این است که فلسفه با نفی سفسطه مطلق شروع شود. این غیر از طرح قبلی است. در طرح قبلی، فلسفه با نفی مطلق سفسطه شروع می‌شود، اما در این طرح، فلسفه فقط با نفی سفسطه مطلق آغاز می‌شود. سفسطه مطلق یعنی هیچ چیزی واقعیت ندارد، حتی کلمه. شما هم هیچ چیزی نمی‌توانید بگویید. اگر کسی به ضرس قاطع بخواهد این‌گونه اقدام بکند، فلاسفه ما رسماً گفته‌اند باب گفتگو با چنین انسانی بسته است و با او هیچ صحبتی نمی‌توانید بکنید. البته طرح‌هایی داده شده است. [از جمله] ابن سینا طرحی داده و بقیه هم قبول کرده‌اند. واقعاً هم درست است. بعضی‌ها گمان می‌کنند طرح نادرستی است. پیشنهادی که فلاسفه ما داشتند این بود که چنین شخصی را ـ به‌عنوان معالجه ـ مورد تنبیه قرار بدهند تا درمان شود. چراکه بالاخره فریاد او بلند می‌شود و اعتراض می‌کند که چه می‌کنید. [آن وقت از او می‌پرسیم] درد چیست؟ غیردرد چیست؟ شما که هستید؟ من که هستم؟ زدن چیست؟ نزدن چیست؟ بالاخره مجبور می‌شود بگوید از میان این پدیدارهایی که برای من رخ می‌دهد، دست‌کم خودم را قبول دارم. این یک راه درمان است. البته من معتقدم می‌تواند جلوتر هم برود. مثلاً می‌تواند خارج از خودش را اثبات کند؛ زیرا وقتی تنبیه شد، اعتراض می‌کند که چرا می‌زنید. در پاسخ

همین معرفت‌شناسی غربی ذهن‌ها را تحریک کرده خیلی از فضاها را جلو برود. ولی [اگر] مواظب باشیم، به نظر بنده ـ به حسب کاری که کردم ـ می‌شود این فضاها را سامان داد و پیش برد.

س: برخی از نظریه‌ها بر اساس پدیدارشناسی مطرح شده است؛ مثل نظریه رشدِ شناختی ژان پیاژه. ما نمی‌توانیم خودمان را از پدیدارشناسی رها کنیم. این بحث‌ها مهم است.

ج: من نمی‌گویم بحث مهمی نیست؛ من گفتم این‌ها بحث‌های مهمی است ولی جواب قطعاً آن که آن‌ها به آن رسیدند نیست. این‌ها در دانش‌ها تأثیر می‌گذارد ؛ یعنی اگر شما منحصراً فضای پدیدارشناسی را مطرح کنید، نه واقعی که این پدیده را در شما شکل داده، خیلی فرق دارد با آن وقتی که من به واقع می‌رسم. اجازه بدهید این‌ها سر جای خودش بررسی شود. بحث ما این‌ها نیست. بنده تنها به دنبال ایجاد تردیدهایی در شما بودم که این فضا را توجه داشته باشید.

گفته می‌شود که چه کسی؟ اصلا کسی نیست، خود شما برای خودت پدیدار می‌سازی و خودت را اذیت می‌کنی. این مطلب را نباید ساده گرفت. برای کسی که گرفتار سفسطه مطلق شده [این راه درمان است].

در این بحث‌ها بعضاً ساده‌انگاری می‌شود. بارها در این بحث‌ها گفته می‌شود استدلال شما برای ساختن معرفت چیست؟ اصلاً متوجه نیست که من نمی‌توانم استدلال کنم؛ چون محل بحث من خود استدلال است و من نمی‌توانم برای آن دلیل بیاورم. یعنی منطق این‌دست مباحثات منطق خاصی است. مثلاً من باید تحلیل بکنم، باید تا خود شخص به آن برسد. مرتب باید این فضا را باز کنم؛ به‌هیچ‌وجه نمی‌توانم بگویم استدلال کردم و تمام شد. [چراکه در مقامی است که باز می‌پرسد] استدلال چیست. مدام باید تحلیل و تبیین کنم، کارهای عملی انجام بدهم و او را با حوادث و نمونه‌های متعدد برخورد بدهم [تا مسئله برای او حل شود و از] خودش بیرون بیاید. من در مقامی نیستم که بتوانم استدلال کنم یا مثلاً با تحلیل‌های فیزیولوژیک برای او توضیح بدهم که بدن شما این‌گونه عمل می‌کند. آیا می‌توانم این‌گونه توضیح بدهم؟ [اگر این‌گونه عمل کنم] می‌گوید این‌ها چیست؟ بدن من چیست؟ فعل و انفعالات شیمیایی یعنی چه؟ بنابراین یک طبیعت خاصی برای تحولات فطری او باید انجام بشود و یک منطق ویژه‌ای طلب می‌کند. اگر کسی گرفتار سفسطه مطلق شد، فلسفه با او آغاز نمی‌شود بلکه باید با او از این دست کارها انجام شود.

اصل الواقعیة؛ تلاقی معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی

[شخصی که گرفتار سفسطه مطلق بود و با انجام مراحل مذکور درمان شد و] یک واقعیت را قبول کرد [می‌تواند طرف بحث فلسفی قرار گیرد. این واقعیت هر چیزی می‌تواند باشد؛] مثلاً دست‌کم قبول کند که این شک واقعیت دارد؛ خود این شک و اینکه هیچ چیزی وجود ندارد، واقعیت دارد. علامه از این [واقعیت حداقلی] به «اصل الواقعیة» تعبیر می‌کنند. اگر دست‌کم یک چیزی را پذیرفت، ما با او بحث فلسفی را شروع می‌کنیم. این طرح دوم است و دایره آن وسیع‌تر خواهد شد و خیلی از انسان‌ها را دربرمی‌گیرد.

این اصل واقعیت نقطه‌ای است که معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی گره می‌خورد و دیگر از هم جدا نیستند. این نکته بسیار مهم است. دیگر بحث تطابق با واقع نیست، [بلکه] خودش را می‌گویید. این نقطه تلاقی معرفت‌شناسی با هستی‌شناختی و واقع‌شناختی است. یک چیزی قبول کرده که بحث مطابقت در آن مطرح نیست و این بسیار ارزشمند است. یعنی درآوردن ویژگی‌های این معنا بسیار ارزشمند است.

اگر کسی این را قبول کرد [به‌گونه دیگری با او] بحث می‌کنیم، اگرچه می‌گوییم چون ما سرمایه‌های فطری داریم، از فضاهای جلوتر شروع به بحث کنیم. اما اگر کسی خواست به اینجا (سفسطه مطلق) برسد، با او [به این نحو] بحث می‌کنیم. اگر بخواهد روی سفسطه مطلق خود بایستد، نمی‌توان با او محاجه کرد؛ چراکه فلسفه علم استدلالی است و در آن باید تحلیل‌های عقلی بکنیم و این [برای او] معنا نخواهد داشت. پس باید [به سراغ] پیش از دانش برویم و کارهای دیگری انجام دهیم که این دیگر فلسفه نیست. البته بسیاری این را فلسفه به حساب می‌آورند و می‌گویند خود این فلسفه است، اما فلاسفه ما معتقدند این فلسفه نیست؛ زیرا فلسفه دانش و علم است، اما این پیشادانش و قبل از دانش است.

اما اگر کسی از سفسطه مطلق خارج شد و دست‌کم یک اصل را ـ ولو اصل شک یا اصل هیچ واقعیتی وجود ندارد ـ را پذیرفت ما با او فلسفه را آغاز می‌کنیم. این طرح در بحث‌های فلاسفه [متقدم] ما چندان مطرح نبوده است و بیشتر در مباحث فلاسفه متأخر شده است. به‌ویژه علامه طباطبایی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه بر روی این طرح کار کرده و در نهایة الحکمة یک لمحه‌ای از این طرح را ارائه داده است. جالب است که حتی ایشان می‌گوید من با همین پذیرش اصل واقعیت خدا را برای او اثبات می‌کنم؛ یعنی ایشان معتقد است اثبات خدا قبل از فلسفه هم امکان‌پذیر است. یک نقطه ویژه‌ای است: هم هستی‌شناسی و هم معرفت‌شناسی و از این نقطه معرفت تکثیر می‌شود. ما یک معرفت را قبول کردیم و از آنجا معرفت را تکثیر می‌کنیم. تکثیر معرفت با تکثیر قبول داشتن واقعیات همراه است. اینکه چگونه این امر امکان‌پذیر است از بحث‌هایی است که در جای خودش باید مطرح بشود.

بنابراین فلسفه یا با نفی مطلق سفسطه یا با نفی سفسطه مطلق آغاز خواهد شد.